روزنامه شرق

یکشنبه ■ ۵ خرداد۱۳۹۲ ■ ۱۵ رجب ۱۴۳۴ ■ ۲۶ می ۲۰۱۳ ■ سال دهم ■ شماره ۱۷۴۲ ■ ۱۶صفحه

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان فاطمی، خیابان فلسطین، کوچه برادران غفاری، پلاک ۲۶
تلفن: ۳۷-۸۸۹۸۶۸۲۹ نمابر: ۸۸۹۸۶۸۴۸ تلفن آگهی‌ها: ۲۲-۸۸۹۸۶۸۲۰
امور مشترکین: تلفن: ۳۲-۸۸۸۱۴۲۳۰
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۲۷۲۱۳۰
چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲
www.sharghdaily.ir

تهران: اذان ظهر۱۳:۰۱ اذان مغرب ۲۰:۳۱ اذان صبح فردا ۴:۱۰ طلوع آفتاب ۵:۵۲

«همایون شجریان» در مالزی می‌خواند

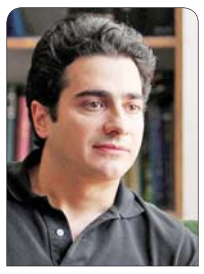

ایسنا: کنسرت همایون شجریان در مالزی برگزار می‌شود. این کنسرت با همکاری یک شرکت خصوصی قرار است در روز ۲۲ ژوئن مصادف با اول تیر در سالنی در کوالالامپور برگزار شود. این کنسرت با همراهی گروه سیاوش برگزار خواهد شد. این خبر در حالی خوشحالی ایرانیان مقیم مالزی را به همراه داشته است که هنوز بلیت فروشی برای آن آغاز نشده است اما گفته شده که بلیت‌های این کنسرت بین ۵۰ تا ۲۰۰ رینگیت قیمت دارد (در حال حاضر هر رینگیت مالزی چیزی حدود هزارو۱۸۰ تومان است).

مترونوشت

منتخبان مریی و موکلان نامریی

بهناز جلالی‌پور

● **«می‌خوای بیای خونمون؟!»**

شک‌دار می‌پرسد. کمی هم متعجب است. وقتی می‌خواست از قطار پیاده شود، یکباره گفتم: «اینجا فلان‌جاست؟» و همراهش پیاده شدم. همه پله‌ها را کنارش می‌دوم. موکلش خیلی برایش مهم است، من هم با دقت گوش می‌کنم. حتی سوال هم می‌پرسم.

«برای اینکه موکلت بشه، ابرو یا مو می‌خواد.»

ابروهای سیاهش پروپیمان سر جایشان هستند. موهایش هم زیر مقنعه است و مشخص نیست.

از شرق تا میانه چنگی به دل نمی‌زند، ناچار از مسیر هرروزه به سمت جنوب منحرف می‌شوم. اینجا چنان شلوغ است که حتی صدای خانم پشت میکروفن که می‌گوید: «ایستگاه فلان» هم شنیده نمی‌شود. وقتی می‌رسم که به کناری‌اش می‌گوید: «شب‌ها خوابم نمی‌بره. من موکل دارم. اذیتم می‌کنه. آخه من سوزوندمش.» چند نفری که صدای بلندش را می‌شنویم، همه متعجب نگاه می‌کنیم. «قرار بود برم غسالخونه و برگردم. من رفتم و چند ساعت موندم. همین عصبانی‌اش کرده و شب‌ها اذیتم می‌کنه. فعلا خودم را با قرآن محاصره کردم. زنه گفت مهارش کرده، وگرنه یا می‌کشت منو یا دیوونه‌ام می‌کرد.» هنوز همه متعجب هستیم. «جن و انس نشنیدی؟ خدا خودش هم در موردشون گفته. فقط اونا دیده نمی‌شن.» همین الان از دانشگاه برگشته. دانشجوی صنایع غذایی است. کناری‌اش معترض می‌شود که من اعتقاد ندارم و او هم آتش می‌گیرد: «به چی اعتقاد نداری؟ هر کی اینا رو مسخره کنه، بد می‌بینه. دوستم مسخره‌شون کرد، شب رفتن سراغش و همه تنش کبود شد.» کناری‌اش هم یادش می‌آید که چندباری که از خواب بیدار شده تنش مثل کتک‌خورده‌ها درد می‌کرده یا کبود بوده. در عین بی‌اعتقادی، کمی سست می‌شود و توصیه می‌کند که کارش برای سوزاندن آن بنده خدا درست نبوده و باید با آنها تعامل می‌کرده. چون همه موجودات حق حیات و زندگی در کنار هم را دارند.

حالا که کناری‌اش نرم شده، او پیشنهاد می‌دهد که یک‌بار با هم بروند پیش همان خانم در خیابان پیروزی. «یه دختره موکل گرفت، بیا ببین الان چه وضعی داره. همه کاری برات می‌کنه دیگه. در اختیارته. من در اون حد نمی‌خوام که پولدار بشم، همین که نگذاره کسی برام کاری کنه، قفل به کارام بندازه، بسه.» خانم پیروزی، فال ورق و قهوه می‌گیرد، هر کدام با ۱۰هزارتومان. «موکل‌هاش کنارشن. من نمی‌دیدمها. فقط اون موقع باید ساکت بشینی تا اونا بهش بگن فالت چیه. برای اینکه موکلش بشن، ابروهاش را داده، الان تتوست.»

دختر۲۲ ساله‌ای است که به جن اعتقاد دارد. یکی از آنها را خانم پیروزی در اختیارش گذاشته که هنوز دوستی‌شان پا نگرفته است. قرار بود برای شروع دوستی یک‌بار به غسالخانه برود. اما زیاد مانده و به‌اصطلاح خودش «سوزوندمشون از بس عصبانی شدن.»

خانم پشت میکروفن که می‌گوید: «ایستگاه فلان». او پیاده می‌شود و من هم می‌پرسم «اینجا فلان‌جاست؟» و پیاده می‌شوم. تا به حیاط برسیم یک‌بار دیگر از اول همه داستان موکل را تعریف کرده و تاکید هم می‌کند اونایی که در قطار باور نکردند، همه‌شان شب یک بلایی سرشان می‌آید. خیلی بر کبودی روی بدن تاکید می‌کند. به طرف ایستگاه اتوبوس می‌رویم که حدود صد متر آن‌سوتر است. باد بدجوری در چادرش می‌پیچد. برای کنترلش، یک دستش را روی سر گذاشته و با دست دیگرش گوشه‌های چادر را جمع می‌کند. یکی در میان هم می‌پرسد کجا می‌خوای بری؟ بلدی؟ من فقط می‌دانم دنبال او هستم. برای همین بهانه می‌آورم که منتظر دوستی هستم و در ایستگاه می‌نشینیم. او هم چند دقیقه‌ای می‌ماند.

- صنایع غذایی رشته سختیه؟
- بد نیست.
- دانشگاه آزادی؟
- نه، توی پونکه.
- می‌شی خانوم مهندس؟
- کو تا بشم.
- امتحانات شروع شده؟
- نه، اما می‌شه دیگه. انداختنش جلو.
- چرا؟
- انتخابات دیگه.
- چه خبر؟
- چه می‌دونم. از دل کسی خبر ندارم که.

اتوبوسش آمده و او عجله دارد که برود. من هم دوست دارم سوار شوم تا باقی حرفمان را بزنیم که با تعجب می‌پرسد: «می‌خوای بیای خونمون؟!»

من؛ مسافری هستم که از شرق تهران سوار بر مترو به میانه شهر می‌روم و هر روز (بی‌توجه به میزان حادثه‌اش که پر است یا خالی)، آمار کناری‌هایم را می‌گیرم.

گزارش میدانی

گزارشی از آخرین آرشیودار عکس‌های قدیمی در ایران

زندگی با مردگان

فاطمه علی‌اصغر

عکس‌ها: آرمین کرمی

«سال‌هاست که در میان مرده‌ها زندگی می‌کنم. یه جورایی با همه غریبه شدم. اینجا توی این گوشه دنیا نشسته‌ام و با آدم‌هایی که نیستند سروکله می‌زنم.» آقا تهامی این را می‌گوید و خیره می‌شود به آدم‌های عکس‌هایی که دوروبرش ریخته‌اند: «فکر می‌کنم، دپرس و افسرده شده‌ام.» ذره‌بین‌اش را برمی‌دارد و عکس‌ها را جلو و عقب می‌برد: «زندگی من اینهاست. همین آدم‌ها. همه عمرم را پای شناختن آدم‌های درون این عکس‌ها گذاشتم. من با همین‌ها نفس می‌کشم.» آقا تهامی را دیگر همه عشق عکسی‌ها می‌شناسند، هر کسی از هر کجای ایران دنبال عکسی قدیمی باشد، آدرس مغازه آقا تهامی در میدان بهارستان، روبه‌روی مجلس را به او می‌دهند. آقا تهامی اما دنیای خودش را دارد. یک جورایی آقا ژوزه داستان «همه نام‌ها»ی ژوزه ساماگو است. غرق در کشف و شهود عکس‌ها و آدم‌های عکس‌ها که هرکدامشان داستانی دارند. حالا نزدیک سه‌هزار قطعه عکس دارد؛ از شیشه گرفته تا عکس‌های دیجیتالی. او مردی است از دنیایی که دیگر همه با آن غریبه شده‌اند. مرد دنیایی که در آن جوان‌ها راه پدرشان را ادامه می‌دادند. پدرش - جواد تهامی - از نخستین عکاسان ایران بود که شروع به جمع‌کردن عکس‌ها کرد. حرکت عجیب او برای نخستین بار، مسیری را برای پسرش رقم زد که بعدها خیلی‌ها را متعجب کرد. حالا پسر فراتر از پدر رفته و فیلم و موزیک و سکه و تمبر هم آرشیو می‌کند. آقا تهامی بیش از هزاران فیلم قدیمی ایرانی و خارجی دارد. آرشیودار ما از میان کارگردان‌های ایرانی، علاقه‌مند «علی حاتمی» است و هنوز تصویر مبهم او را در حافظه‌اش دارد که برای پیداکردن عکس‌های سریال سلطان صاحب‌قران به سراغ پدرش آمده بود. آقا تهامی عاشق این است که شکل خیابان‌ها و فرهنگ قدیم ایرانی را از میان عکس‌ها و فیلم‌ها کشف کند و هنوز هم با اتکا به حافظه قوی‌اش، می‌داند کدام تکه از تاریخ را کجای آرشیو عجیب و غریبش گذاشته! حالا او بیش از ۲۰ کتاب دارد که همه را با استفاده از مجموعه عکس‌هایش منتشر کرده. کتاب‌ها کم طرفدار ندارد، از کتاب مشاغل گرفته تا پهلوانان، تهران قدیم، عکس‌های قدیم تهران و طهران قدیم: اماکن، گذری بر طهران. او نمایشگاه‌های بسیاری هم برپا کرده و حتی خیلی از سازمان‌ها و نهادهای دولتی اگر عکسی بخواهند، سری به او می‌زنند منتها هیچ‌وقت سایه حمایت هیچ‌کدام از این نهادها را روی آرشیو عکس‌هایش ندیده است! آقا تهامی، عکس هم می‌گیرد. نظریه‌اش این است که یک عکس گویاتر از صدها نامه است. آقا تهامی اما تنهاست. هیچ‌کس قرار نیست راه او را ادامه دهد، حتی فرزندانش. خیلی‌ها هم هستند که با علاقه‌مندی بسیار می‌آیند اما تاب و تحمل شکل زندگی او را ندارند: «خیلی از افراد می‌آیند در این محیط شلوغ و مغازه‌های پررفت و آمد را می‌بینند و دل به کار نمی‌دهند. ما به نوعی بیمار این عکس‌ها شدیم و در میان نسل جوان غریبیم.»

نگاه مخاطب

پاسخی به یادداشت «فریدون جنیدی» درباره خیام

تفکر یا علم

ابوتراب نظمی‌افشار

یک‌سویه‌نگری علم‌محور دکتر «فریدون جنیدی» به خیام و آثار وی، به‌رغم اکراه کلی، مرا واداشت تا یادداشت کوتاهی در قالب چند نکته تقدیم کنم.

● خیام بزرگ است و از نوادر و همین بزرگی نشان می‌دهد که «پایمال» نشده است.

● بزرگی خیام مولود همه آثار او است و نه صرفا آثار علمی‌اش.

● بزرگ‌ترین وجه شخصیتی خیام و در واقع عامل بزرگی وی، تفکر او است و نه علم‌اش، که علم همواره نسبت به تفکر، ثانویه است و تفکر خیام در اشعار او نمود می‌یابد.

● تشکیک در باورهای یقینی علمی هر زمان، محصول اذهان خلاق و آزاد و توانمند در قیاس داده‌های متفاوت و حتی متضادی است که البته نسبت به آنها از قبل شناخت حاصل آمده باشد. ساخت فرضیه‌های جدید همواره نیاز به امکان مقایسه تئوری‌های پذیرفته قبلی و درک نارسایی آنها دارد که این یعنی ضرورت متفکربودن مقدم بر نگاه به علوم، فکور به معنای عالم و عالم به معنای فکور نیست.

● وجه غالب بزرگی خیام در واقع وجود توان برجسته تفکر در او است و منطق خیام که برآمده ویژگی‌های فلسفه است، فلسفه‌ای که در اشعارش متجلی و شاید مستور است و نه من باب مثال، در ریاضیات وی.

آنچه شما عامل پایمال‌شدن شخصیت خیام ذکر کرده‌اید، در واقع همان فلسفه خیام و همان عامل عالم برجسته‌شدن او و همان مبنای اصلی بزرگی این متفکر کم‌نظیر است.

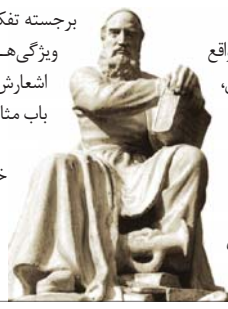

رویداد

دیدار «سپانلو» با مخاطبانش

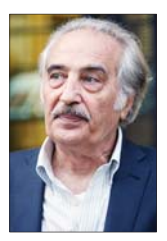

ایسنا: نشستی برای معرفی «مجموعه اشعار» محمدعلی سپانلو با حضور این شاعر، غلامحسین سالمی و فرید مرادی در فروشگاه مرکزی شهر کتاب برگزار می‌شود. «مجموعه اشعار» محمدعلی سپانلو از سری کتاب‌های انتشارات نگاه است که با عنوان مجموعه اشعار شاعران معاصر ایران منتشر می‌شود. این کتاب از نیمه اردیبهشت امسال وارد بازار شده است.

سپانلو در این برنامه از شاعر پیشه‌گی می‌گوید و فرید مرادی -کتاب‌شناس- و غلامحسین سالمی -مترجم- نیز درباره تاثیرگذاری سپانلو در پاتوق‌نشینی، یادداشت‌نویسی و ترجمه خواهند گفت. این برنامه ساعت ۱۸ روز دوشنبه ششم خرداد در فروشگاه مرکزی شهر کتاب واقع در خیابان شریعتی، بالاتر از تقاطع مطهری برگزار می‌شود. محمدعلی سپانلو شاعر، منتقد و مترجم، متولد ۱۳۱۹ در تهران است. او فعالیت ادبی‌اش را در دهه ۱۳۴۰ شروع کرد و با منظومه «پیاده‌روها» به شهرت رسید. بسیاری از آثار او تاکنون به زبان‌های انگلیسی، آلمانی، فرانسه، هلندی، عربی و سوئدی ترجمه شده است. این شاعر و مترجم موفق شده است نشان شوالیه نخل آکادمی فرانسه (بزرگ‌ترین نشان فرهنگی فرانسه) و جایزه ماکس ژاکوب فرانسه را دریافت کند.

کارتون خواب

هادی حیدری
cartoononline.persianblog.ir

جنگل آسفالت

برای همان «عزت» همیشگی

حامد محمدی کنگرانی
روانپزشک

● در روزهای پایانی اسفند و چاپ ویژه‌نامه‌های نوروزی، عکس روی جلد یکی از این ویژه‌نامه‌ها سروصدای بسیاری به پا کرد و باعث شگفتی و البته ناراحتی‌ام شد. در اولین ساعات توزیع مجله در دکه‌های روزنامه‌فروشی آن را دیدم و اولین چیزی که به ذهنم رسید، توهین و تحقیر انسانیت بود. خوشبختانه چند روز بعد، این مجله از تمام دکه‌ها جمع‌آوری شد و با تغییر عکس روی جلد مجددا توزیع شد بدون آنکه برخوردی با مجله صورت گیرد. بعد از تعطیلات نوروز پیوسته در این فکر بودم که مطلبی درباره تفاوت نقد و مخالفت با توهین و تحقیر بنویسم که هر بار به تاخیر می‌افتاد تا اینکه چندی پیش اتفاقی مشابه روی داد ولی این‌بار قربانی واقعه قبل، در جایگاه متهم قرار گرفت. استفاده از آقای عزت‌الله انتظامی در جریان ثبت‌نام کاندیداهای انتخابات ریاست‌جمهوری بلافاصله مرا به یاد داستان مجله فوق انداخت، استفاده ابزاری از یک انسان برای کسب محبوبیت بدون موافقت و حتی اطلاع وی، تخریب شخصیت انسانی و زیرپاگذاشتن اصول اولیه اخلاقی است. نکته جالب آنکه در بیانیه رسمی صادرشده پس از این اتفاق و سپس نامه شخصی چاپ‌شده خطاب به آقای انتظامی، خبری از عذرخواهی و یا ابراز پشیمانی و حتی شرح کامل ماوقع نبود و تنها نکاتی مبهم و تکراری در مورد اهمیت جایگاه هنرمندان ذکر شده بود درحالی‌که آقای انتظامی در نامه خود به وضوح تمام ماجرا را شرح داده بودند. دو واقعه فوق متاسفانه بیانگر این واقعیت است که به‌سادگی جای طرفین ماجرا قابل تغییر است و متاسفانه آنچه در این بین فدا می‌شود، انسانیت و اخلاق است. به همین دلیل است که در تاریخ هر کشوری افرادی مانند عزت‌الله انتظامی بسیار کمیاب هستند که بزرگی آنها نه به دلیل هنرشان بلکه به دلیل شخصیت والا و انسانی آنهاست و مطمئن باشند همیشه برای ما همان عزت همیشگی و ماندگار هستند.